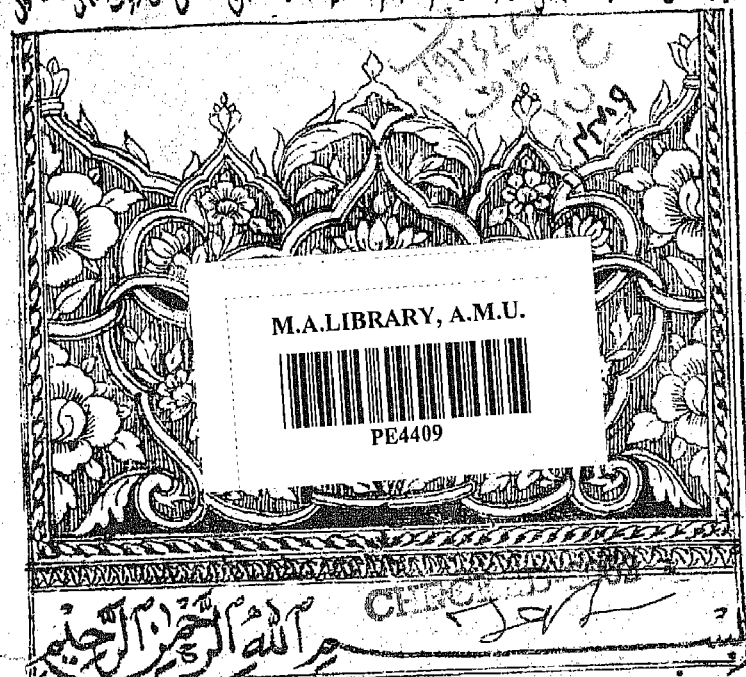


Handwritten text in Persian script at the top of the page, likely a preface or introduction.



الحمد لله رب العالمين والعلمين والصلوة على
رسوله محمد وآله أجمعين بدان علمك الله
مکمل که کلمات عرب تست فعل اسم و حرف
فعل مکمل است مبنی برای افهام مبنی بایکلی از از نه مکمل

Extensive handwritten text in Persian script on the right side of the page, continuing the discourse or providing commentary.

Handwritten text in Persian script at the bottom of the page, likely a conclusion or additional notes.

و امریت سب سے پہلے ہودن محاط ابامری چون

ماضی و حال و مستقبل چون فتح الله کشاد و خدا و فتح کجایه
 یا خواهر کشاد و اسم کلمه است موضوع برای معنی متعلق
 با یکی از از منته مذکوره و محرف کلمه است موضوع برای
 معنی غیر متعلق
 معنی غیر متعلق خود ذهب من البصره الى الکوفه
 انا فعل فتمت ماضی مضارع و امر ماضی فتمت مضارع
 برای دلالت بر حدوث کاری در زمان گذشته و مضارع
 فعلی است مضارع برای دلالت بر حدوث امری زمان حال استقبالی
 و امری است مضارع بجهت بودن مخاطب ابامری چون قرئ

مضارع چهار حرف اتمین است که در او گشت جاگیر و الف و کیم

صیغه مجهول یاء و چهار و تا و یخ اثبات فعل مضارع و

فعل مضارع یفعلون یفعلون یفعلون یفعلون یفعلون یفعلون

نفسل بحرکات ثلثه و عین چون علامت مضارع و ضم و هی و

بما قبل آخر فتح مضارع مجهول شود نحو یفعلون و کلمه ما و لا تغییر می

لفظ مضارع نه در نحو لا یفعلون و لا یفعلون و لا یفعلون

و مسمی بنقی تاکید ملین در آخر چهار صیغه نصب و جانی که نون اعرابی

یا بر یکدیگر نحو لن یفعلوا لن یفعلوا لن یفعلوا لن یفعلوا

این مضارع چهار حرفی است که در او گشت جاگیر و الف و کیم
صیغه مجهول یاء و چهار و تا و یخ اثبات فعل مضارع و
نفسل بحرکات ثلثه و عین چون علامت مضارع و ضم و هی و
بما قبل آخر فتح مضارع مجهول شود نحو یفعلون و کلمه ما و لا تغییر می
لفظ مضارع نه در نحو لا یفعلون و لا یفعلون و لا یفعلون
و مسمی بنقی تاکید ملین در آخر چهار صیغه نصب و جانی که نون اعرابی
یا بر یکدیگر نحو لن یفعلوا لن یفعلوا لن یفعلوا لن یفعلوا

فوق السانی را می نامند و در لغت
باجای خود می آید و در لغت
فوق السانی را می نامند و در لغت
باجای خود می آید و در لغت

فوق السانی را می نامند و در لغت
باجای خود می آید و در لغت
فوق السانی را می نامند و در لغت
باجای خود می آید و در لغت

فوق السانی را می نامند و در لغت
باجای خود می آید و در لغت
فوق السانی را می نامند و در لغت
باجای خود می آید و در لغت

پیشانی و معنی باقی آمده و معنی آن کسب الاوائی و الحاقی من الفضل
و جامه که نه مصدر و نه مشتق از دست بر سه جهت می آید که در حقیقت
در باطنی در چهار حرف اصلی است و در پنج حرف اصلی باشد و هر یک و
مجر که در حرف آمده بود چون کسب و خسر و فرزد و زانده هم بود
چون کما و فخر و خرد و غلیل و یادی اسم بیش از چهار حرف و دلا و تجا و
پس بدانکه فعل ثلاثی مجر و اکثر برین وزن می یفتل فعل فاعل
فعل فاعل فعل فاعل فعل فاعل فعل فاعل
فعل فاعل فعل فاعل فعل فاعل فعل فاعل

در سه چون صفت چون دخول و دخول
ایمرا در در باقی تا هر حرف
بانی چون تو حرم و دولتی منو حرم
دسته بوی مشرب که در حرم
ناده حرم کی چون از حرم
دو دوش از حرم کی چون از حرم
بای نوسه جان داری بوی
گل نوده که از حرم

[illegible]

که در و یاد ماضی او چهار حرف اصلی بود فقط و رباعی مزید آنکه
چون بعشر ۱۲ چون بیعشر و بعشر و بعشر ۱۲

در ماضی او چهار حرف اصلی باشد و زائد ماضی که در و چهار ص

و زیاده بود و زیاده فعل بشی از سه حرف باشد و لا یجاو زست

بدانکه ثلاثی مجرد در اش باب اول فعل یفعل یفتح عین

و کسر مضارع ضرب یضرب ضربه مضارب یضرب یضرب یضرب

و الهی لا یضرب و الیضرب و الیضرب و الیضرب و الیضرب

و تفصیل ضرب بی جمعها اضارب ضرب باب و فعل یضرب عین

ضم مضارع نصر یضرب نصر یضرب نصر یضرب نصر یضرب نصر

در و یاد ماضی او چهار حرف اصلی بود فقط و رباعی مزید آنکه
چون بعشر ۱۲ چون بیعشر و بعشر و بعشر ۱۲
در ماضی او چهار حرف اصلی باشد و زائد ماضی که در و چهار ص
و زیاده بود و زیاده فعل بشی از سه حرف باشد و لا یجاو زست
بدانکه ثلاثی مجرد در اش باب اول فعل یفعل یفتح عین
و کسر مضارع ضرب یضرب ضربه مضارب یضرب یضرب یضرب
و الهی لا یضرب و الیضرب و الیضرب و الیضرب و الیضرب
و تفصیل ضرب بی جمعها اضارب ضرب باب و فعل یضرب عین
ضم مضارع نصر یضرب نصر یضرب نصر یضرب نصر یضرب نصر
این باب را رباعی می خوانند و در و یاد ماضی او چهار حرف اصلی بود فقط و رباعی مزید آنکه
چون بعشر ۱۲ چون بیعشر و بعشر و بعشر ۱۲
در ماضی او چهار حرف اصلی باشد و زائد ماضی که در و چهار ص
و زیاده بود و زیاده فعل بشی از سه حرف باشد و لا یجاو زست
بدانکه ثلاثی مجرد در اش باب اول فعل یفعل یفتح عین
و کسر مضارع ضرب یضرب ضربه مضارب یضرب یضرب یضرب
و الهی لا یضرب و الیضرب و الیضرب و الیضرب و الیضرب
و تفصیل ضرب بی جمعها اضارب ضرب باب و فعل یضرب عین
ضم مضارع نصر یضرب نصر یضرب نصر یضرب نصر یضرب نصر

این باب را رباعی می خوانند و در و یاد ماضی او چهار حرف اصلی بود فقط و رباعی مزید آنکه
چون بعشر ۱۲ چون بیعشر و بعشر و بعشر ۱۲
در ماضی او چهار حرف اصلی باشد و زائد ماضی که در و چهار ص
و زیاده بود و زیاده فعل بشی از سه حرف باشد و لا یجاو زست
بدانکه ثلاثی مجرد در اش باب اول فعل یفعل یفتح عین
و کسر مضارع ضرب یضرب ضربه مضارب یضرب یضرب یضرب
و الهی لا یضرب و الیضرب و الیضرب و الیضرب و الیضرب
و تفصیل ضرب بی جمعها اضارب ضرب باب و فعل یضرب عین
ضم مضارع نصر یضرب نصر یضرب نصر یضرب نصر یضرب نصر

اسلٹنی اسلٹنی اسلٹنی وندرا کو پور فصل در بیان خاصیات
ای جہد و تعب ۱۱

ابواب انکه سه باب اول ^{۳۰}م الی ابواب بند و در کثرت خصائص متساویه الاقدم

لیکن مخالفہ خاصہ حضرت نبی و ذکر فعل بعد المفاعلة لاظهار غلبۃ احد الطرفين

المستغاثين نحو خاصمبني فضته ورجا صمبني فاضله كمرئال اجوف يا

و ناقص یائی که می آیند از ضرب علیک احزان و فرح از فعل مشتیریند

والوان عیوب علی می نیدارود چند اضم عن ترآمده اما خاصیت

عین لام و از حرف حلقیه بود اما رکن نه گین من البدخل ابی مانی شادو

کرم انکار صفت خلقیه بود حقیقه یا حکما یا صفتی تشبیه بآن باب حسب

۲۳

۱۰

استثنای استثنای استثنای استثنای و نذر انکو به فصل در بیان خاصیات
ای مهجود و عیب

ابواب آنکه سه باب اول ثم الا بوا بئند و در کثرت خصائص مساویة الاقدام
لیکن مثالی که خاصه حضرت نبی ذکر فیصل بعد المفاعلة لا لاجها غلبه حد الطریق
المستطابین نحو خاصه منی فخصته و محاصری فاختصه مگر مثال اوجوب یا
و ناقص یائی که می آیند از ضرب علی احزان فرح از محل شیرینند
والوان عیوب و علی می آیند و چند بضم عن زیاده اما فستح
عین لام و از حروف حلقیه بود اما مگر نیکین من ابتدا خل و بی ثانی شادو
از آنکه از صفت خلقیه بود حقیقه یا حکما یا صفتی شبیه بان باب حسب

الزُّرْعُ وَمِثْلُهُ خَوْفُ الثَّغْلِ وَاسْتَرْجِصْ وَابْتَدِخْ اسْفُوقْ وَمُتَقَبِّحْ
بِمَا يَدُوشُ مِنْ بَدِيعٍ وَابْنُ مَالٍ بِالْفَتْحِ لَيْسَتْ ۱۱

و فعل و اس سقصل خود بجى الليل و اوجى و مشا و عمت ل و فعل ل

افعل مفعول فاعل اتماد لالت کند بر پذیر فاعل مفعول اشر فاعل مفعول

فلاک حاصیل تعدیه تصویر غزل و نثر و سبک قدیم
پس منقول افادہ ۱۲

عینه و قدیت علیه در صیرورت خود نور و بزم غنیمت و شکر و تسبیح
خاتمالایه در کمال

بِجَوْلِ نَمُوتِ الْإِبِلِ وَتَقَطَّعَتِ الشِّيَابُ وَنَسَبَتْ بِمَا خَذَ فَوْقَهُ وَالْبَابُ أَخَذَ

جلالت و عظمت ای چیزی را خدا ندو کردن خود داشته و تحویل می دانند

میری اما خدایا چو ماخذ کو نصرت و تمیز و نصرتی استحقاق این مرتب

[illegible]

این قول صاحب کلام یعنی است و از نزدیک
کلامه و این را که در کلام مذکور است
محققان را به دلیل در کلام مذکور است
که این قول صاحب کلام یعنی است و از نزدیک
کلامه و این را که در کلام مذکور است
محققان را به دلیل در کلام مذکور است

نموده که هر فعلی که فاعل و مفعول در آنجا باشد
در آنجا فاعل و مفعول را می بینیم و در آنجا
فعل را می بینیم و در آنجا فاعل و مفعول را می بینیم
و در آنجا فعل را می بینیم و در آنجا فاعل و مفعول را می بینیم

مشارکت است یعنی شریک می و فاعل مفعول در فاعلیت مفعولیت

ای هر یک مرد دیگری را نحو فاعل و مفعول و مفعول و فاعل

و ابتداء خاصیت تفاعل مشارکت است ای شرکت و شریک

از هر یک یک گیری خودشان و شرکت و مفعول و فاعل

یعنی نمودن غیر را حصول خود در خود نحو تمارض و معاشرت فاعل معنی

نحو با عدله افتبا عد و موافقت مجرب و فعل و ابتداء و فاعلی که

مفاعلت و مفعول میخواست در تفاعل یکی خواهد اگر نه لازم بود

خاصیت افتعال اتخاذ است نحو خجسته و خجسته افتعال

اول خود طبیعت را و در آنجا فاعل و مفعول را می بینیم
بجایگاه از کار اصول می بینیم
فعل و فاعل و مفعول را می بینیم
و در آنجا فاعل و مفعول را می بینیم
و در آنجا فاعل و مفعول را می بینیم

از آن تا خود فاعل و مفعول را می بینیم
و در آنجا فاعل و مفعول را می بینیم
و در آنجا فاعل و مفعول را می بینیم
و در آنجا فاعل و مفعول را می بینیم
و در آنجا فاعل و مفعول را می بینیم

بهرای شایسته آورده است
راهای همه از هر یک
یعنی سواد و سواد
ای سواد و سواد
بهرای شایسته آورده است
بهرای شایسته آورده است

و چون علاج لازم است
علیه فاعلم صحیح باشد و علامت
و چون علاج لازم است
علیه فاعلم صحیح باشد و علامت
و چون علاج لازم است
علیه فاعلم صحیح باشد و علامت

نحوه کسر و فاعلم و موافقت فعل و فاعل
حرف یلین نبود و بطاوع فعل
لزوم غالب سابقه لازم و مطاوع فعل
افعیلا ل لازم و سابقه لازم و عیب غائب
للبالغ و فعل المعانی کثیره لم یروا
فعل و قد یقتضی و ال لازم بطاوع فعل
و فی المملکت سابقه ایضا فعل
بهار قسم است محسب لفظی که از حروف اصلی آن حرف علت میزنه

و صاحب گلب
دگر استفادیت از کلام
نفسیه از آن
از جمله
و صاحب گلب
دگر استفادیت از کلام
نفسیه از آن
از جمله

و چون علاج لازم است
علیه فاعلم صحیح باشد و علامت
و چون علاج لازم است
علیه فاعلم صحیح باشد و علامت
و چون علاج لازم است
علیه فاعلم صحیح باشد و علامت

مضاعف رباعی که فا و لام اول و عین و لام ثانیست مخمسین

دور کردن شخص
الرحی در ازاد خشت
تیسمین کل شهر الر حیل بنیهای
مجا اکلنا تیجین کردن مجیک
اراده غیب کردن در استنجان از
الوقایع غیب از شنیدن جان از
نزدیک شدن حس الی
سوده شدن حس الی
از نوادر الوصول سم استوری
الطوی گریستن شدن من ابو
خود افشا دن از ابابا از
نوادر الوصول

و او و یا مستحق بعارض بعد فحتم لازم الف گرد و بشرط عین باشد
و نه در حکم آن نه فاکله قبل مره زائده الف شش و یای شش و نون یک
و کلمه روزین فعلان و فعلی نباشد و نه بمعنی کلمه که در آن سبیل نیندیزد پس

نحوه ای بود که در این کتاب است

الف بقران ساکن لفظی یا تقدیری بهفته چون قال مایع و خاف و عاود
دعوا و حث و عتا و عون و روا و یا یکد عین ماضی مجهول و در هر دو وین
کسره آنرا سبای خمه قبل می یاقیل و مریج و آخرت و اقصیه یا بگنی نحو
قول و یوج و اختور و انشود فای ماضی که ثلاثی مجرد است بعین حث
با جماع ساکنین سر باید اگر اجوف یایی بود یا از باب یک سو بعین گنه

و او و یا مستحق بعارض بعد فحتم لازم الف گرد و بشرط عین باشد
و نه در حکم آن نه فاکله قبل مره زائده الف شش و یای شش و نون یک
و کلمه روزین فعلان و فعلی نباشد و نه بمعنی کلمه که در آن سبیل نیندیزد پس
الف بقران ساکن لفظی یا تقدیری بهفته چون قال مایع و خاف و عاود
دعوا و حث و عتا و عون و روا و یا یکد عین ماضی مجهول و در هر دو وین
کسره آنرا سبای خمه قبل می یاقیل و مریج و آخرت و اقصیه یا بگنی نحو
قول و یوج و اختور و انشود فای ماضی که ثلاثی مجرد است بعین حث
با جماع ساکنین سر باید اگر اجوف یایی بود یا از باب یک سو بعین گنه

و او و یا مستحق بعارض بعد فحتم لازم الف گرد و بشرط عین باشد
و نه در حکم آن نه فاکله قبل مره زائده الف شش و یای شش و نون یک
و کلمه روزین فعلان و فعلی نباشد و نه بمعنی کلمه که در آن سبیل نیندیزد پس

اقتاده و متقانه تا اقامه اقامه
و در چون بود فعل حرکت او با پس
و قبل آن با فعل اقامه اقامه را
سلاخ از بن اخلاص را
فعل از بن اخلاص را

خا خا آه و اقامه اقامه و استقامه و در مفعول بی ضمه قول
از اقامه ۱۲
از اقامه ۱۲
از اقامه ۱۲

را کسر گردانند و او مفعول ایا و در و صحیح بسیار آید نحو مبتدع
مفعول بی ۱۲
مفعول بی ۱۲
مفعول بی ۱۲

و مطبوع و در و او می کم و او یک عین مصدریا جمع و بعد کسر و با
مفعول بی ۱۲
مفعول بی ۱۲
مفعول بی ۱۲

و در فعل و وحید مطلق بود یا در واحد ساکن در جمع قبل
مفعول بی ۱۲
مفعول بی ۱۲
مفعول بی ۱۲

الف افتد یا شود نه در ناقص چون قییم و قریب کم و دریم و جی
مفعول بی ۱۲
مفعول بی ۱۲
مفعول بی ۱۲

و ریاض و او و یای عین فاعل که در فعلش محل بود یا مراد اصل
مفعول بی ۱۲
مفعول بی ۱۲
مفعول بی ۱۲

نبود و همزه گردد و چون قائل و بائع چون و حرف علت
مفعول بی ۱۲
مفعول بی ۱۲
مفعول بی ۱۲

پس و پیش الف فاعل فاعل پسین همزه شود چون بواج
مفعول بی ۱۲
مفعول بی ۱۲
مفعول بی ۱۲

اگر فاعل بی نامی و مفعول بی نامی
در افعال بی نامی و مفعول بی نامی
بگویند که فعل بی نامی و مفعول بی نامی

و در فعل بی نامی و مفعول بی نامی
بگویند که فعل بی نامی و مفعول بی نامی
بگویند که فعل بی نامی و مفعول بی نامی

و در فعل بی نامی و مفعول بی نامی
بگویند که فعل بی نامی و مفعول بی نامی
بگویند که فعل بی نامی و مفعول بی نامی

و در فعل بی نامی و مفعول بی نامی
بگویند که فعل بی نامی و مفعول بی نامی
بگویند که فعل بی نامی و مفعول بی نامی

و در فعل بی نامی و مفعول بی نامی
بگویند که فعل بی نامی و مفعول بی نامی
بگویند که فعل بی نامی و مفعول بی نامی

و در فعل بی نامی و مفعول بی نامی
بگویند که فعل بی نامی و مفعول بی نامی
بگویند که فعل بی نامی و مفعول بی نامی

فعل مضارع که در کتب قدیم و کتب معتدله نقل افتاده
اصول و غیره و در کتب معتدله نقل افتاده
فعل مضارع که در کتب قدیم و کتب معتدله نقل افتاده
اصول و غیره و در کتب معتدله نقل افتاده

ضمه و کسره از بینی که پس حرکت آید نه فحش از آنکه نمایند قبل اگر
بعد از حرکت
آن ۱۲

قبل ضمه کسره بود و بعد آن واو و قبل کسره ضمه و بعد آن یا
بعد از حرکت
آن ۱۲

و اگر نه بلا نقل نحو خست او و او و بر میان بر میون می خواید عنوان
بعد از حرکت
آن ۱۲

یا عنوان و را هم را میان را مون و بر عین و ترین خوف علت
بعد از حرکت
آن ۱۲

غیر عارض که طرف ممکن و بعد ضمه بود و بعد کسره که در نحو ممکن و
بعد از حرکت
آن ۱۲

اول چنانکه داد و یا بعد او و مضموم قبل حرف تانیث یا زیادگان
بعد از حرکت
آن ۱۲

بجمله که رفعل است و داد و آخرش باشد و پس کسره نحو
بعد از حرکت
آن ۱۲

اولی بضم ال و قد گیر است با عا و پستین و و او آخر
بعد از حرکت
آن ۱۲

فعل مضارع که در کتب قدیم و کتب معتدله نقل افتاده
اصول و غیره و در کتب معتدله نقل افتاده

فعل مضارع که در کتب قدیم و کتب معتدله نقل افتاده
اصول و غیره و در کتب معتدله نقل افتاده

فعل مضارع که در کتب قدیم و کتب معتدله نقل افتاده
اصول و غیره و در کتب معتدله نقل افتاده

فعل مضارع که در کتب قدیم و کتب معتدله نقل افتاده
اصول و غیره و در کتب معتدله نقل افتاده

فعل مضارع که در کتب قدیم و کتب معتدله نقل افتاده
اصول و غیره و در کتب معتدله نقل افتاده

فعل مضارع که در کتب قدیم و کتب معتدله نقل افتاده
اصول و غیره و در کتب معتدله نقل افتاده

فعل مضارع که در کتب قدیم و کتب معتدله نقل افتاده
اصول و غیره و در کتب معتدله نقل افتاده

فعل مضارع که در کتب قدیم و کتب معتدله نقل افتاده
اصول و غیره و در کتب معتدله نقل افتاده

فعل مضارع که در کتب قدیم و کتب معتدله نقل افتاده
اصول و غیره و در کتب معتدله نقل افتاده

100

۴۲
 علت مناسب و کثرت
 و جابجایی حرکت نیاید حق را درین
 نیست چنانچه از این جهت
 این و علم بر او و علم بر او
 او و علم بر او و علم بر او
 او و علم بر او و علم بر او

فعلان او شود این لام کلمه بدر آمدن جازم و در امر بنفیس است و

اینکه از آنرا
بیتنیم چون کونان
از خنجر بگریز
تا خنجر بگریز
و این که از آنرا
بیتنیم چون کونان

بإتصال ضمير فاعل و نون تانكيد باز آید چون افع او دعوا و ادعوا

Handwritten text in Persian script, likely a continuation of the letter or a separate note, written in a cursive style.

ادعون اور سن و مین و نیاپی احر سارل معا و جرایع

ملک تنویر آمدن خواری و جوار از دوامی اخذ نمایند

برای این که

یکی بنفید و دیگری حکم یای مفاسل یا بر نحو صحای

مجلس معارف
وزارت معارف
وزارت معارف
وزارت معارف

طی در بعضی و در بعضی بیت و دعا گویند و شواخت و بعضی

فمنه الى...

مل بنی ہند میں فرزند ششم ۱۲

و ان بدان و ان ضایع ارباب اصول مصحف

مقامی
مقامی
مقامی
مقامی
مقامی

عبدالرحمن بن محمد بن عبدالمطلب

منیر بن ابی حمزہ
ابو حمزہ ثمالی
ع

باجماعت

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم

پروین نقی

دودو تانی بیگم

وَأَمَّا الْفِتْيَةُ فَكَانَتْ

منه

مفتی محمد رفیع
مفتی محمد رفیع

۴۵

اوقی بودوا
احا حبیب خان قادری

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

قادر و فی الخیر
مجلس سلسلہ

عربی دار و دیوار
مکتب

مجلس شورای عالی قضاة
رأی اکثریت

بسم الله الرحمن الرحيم

از افعال متحرک در سبب
از افعال متصل و تمام
تقدیر سببی و آزاد در سبب
در سبب سببی باشد در سبب
در سبب سببی باشد در سبب
در سبب سببی باشد در سبب

مضاغت چون دو سرف یک جنس در کلمه بهم آیند و
اول ساکن بود ادا غام واجب است و اگر متحرک است دوم
ساکن بسکون قف یا متحرک نه بعارض نیز لازم است چون قف
و دو آب مگر در نحو قتل و قحی که جائز است دوم اگر چنان بود
اگر حرکت عارض ادا غام جائز است نحو اید و القوم و اگر سکون لازم
مضغ است نحو مدون و اگر عارض جائز است بجز یک که سه و پنجه
یا ضمه اگر حرف اول ضمه دارد و بلا متحرک در حال وقف نحو
ادا غام متحرک بر با ساکن بلا نقل است اگر ماقبل او متحرک است

سبب ۱۱
نه بعارض چو سرف در سبب سببی است
سبب ۱۲
سبب ۱۳
سبب ۱۴
سبب ۱۵
سبب ۱۶
سبب ۱۷
سبب ۱۸
سبب ۱۹
سبب ۲۰
سبب ۲۱
سبب ۲۲
سبب ۲۳
سبب ۲۴
سبب ۲۵
سبب ۲۶
سبب ۲۷
سبب ۲۸
سبب ۲۹
سبب ۳۰
سبب ۳۱
سبب ۳۲
سبب ۳۳
سبب ۳۴
سبب ۳۵
سبب ۳۶
سبب ۳۷
سبب ۳۸
سبب ۳۹
سبب ۴۰
سبب ۴۱
سبب ۴۲
سبب ۴۳
سبب ۴۴
سبب ۴۵
سبب ۴۶
سبب ۴۷
سبب ۴۸
سبب ۴۹
سبب ۵۰
سبب ۵۱
سبب ۵۲
سبب ۵۳
سبب ۵۴
سبب ۵۵
سبب ۵۶
سبب ۵۷
سبب ۵۸
سبب ۵۹
سبب ۶۰
سبب ۶۱
سبب ۶۲
سبب ۶۳
سبب ۶۴
سبب ۶۵
سبب ۶۶
سبب ۶۷
سبب ۶۸
سبب ۶۹
سبب ۷۰
سبب ۷۱
سبب ۷۲
سبب ۷۳
سبب ۷۴
سبب ۷۵
سبب ۷۶
سبب ۷۷
سبب ۷۸
سبب ۷۹
سبب ۸۰
سبب ۸۱
سبب ۸۲
سبب ۸۳
سبب ۸۴
سبب ۸۵
سبب ۸۶
سبب ۸۷
سبب ۸۸
سبب ۸۹
سبب ۹۰
سبب ۹۱
سبب ۹۲
سبب ۹۳
سبب ۹۴
سبب ۹۵
سبب ۹۶
سبب ۹۷
سبب ۹۸
سبب ۹۹
سبب ۱۰۰

سبب ۱۰۱
سبب ۱۰۲
سبب ۱۰۳
سبب ۱۰۴
سبب ۱۰۵
سبب ۱۰۶
سبب ۱۰۷
سبب ۱۰۸
سبب ۱۰۹
سبب ۱۱۰
سبب ۱۱۱
سبب ۱۱۲
سبب ۱۱۳
سبب ۱۱۴
سبب ۱۱۵
سبب ۱۱۶
سبب ۱۱۷
سبب ۱۱۸
سبب ۱۱۹
سبب ۱۲۰
سبب ۱۲۱
سبب ۱۲۲
سبب ۱۲۳
سبب ۱۲۴
سبب ۱۲۵
سبب ۱۲۶
سبب ۱۲۷
سبب ۱۲۸
سبب ۱۲۹
سبب ۱۳۰
سبب ۱۳۱
سبب ۱۳۲
سبب ۱۳۳
سبب ۱۳۴
سبب ۱۳۵
سبب ۱۳۶
سبب ۱۳۷
سبب ۱۳۸
سبب ۱۳۹
سبب ۱۴۰
سبب ۱۴۱
سبب ۱۴۲
سبب ۱۴۳
سبب ۱۴۴
سبب ۱۴۵
سبب ۱۴۶
سبب ۱۴۷
سبب ۱۴۸
سبب ۱۴۹
سبب ۱۵۰

اول بجهت اجتماع متکثرین در مکانی بجهت اجتماع
 باوجود ریاضت نفوس که اسکان است
 فایده و الاغای اگر چنین باشد
 بجهت اجتماع با اجتماع ساکنین در مختل
 است که باقی نماند متحرک بود و نه این چون فرغ
 یک بار دوم ساکن شود و نقل است
 در نقل است این منتهی است
 فایده و الاغای اگر چنین باشد
 بجهت اجتماع با اجتماع ساکنین در مختل
 است که باقی نماند متحرک بود و نه این چون فرغ
 یک بار دوم ساکن شود و نقل است
 در نقل است این منتهی است

یادیده و اگر نه با نقل بخوبی و در دو طرف از دو طرف
 ساکن غیر مدیه اجتناب است و ادغام متحرک جائز اگر ماقبل و متحرک
 یادیده و دوم متحرک و الا نه شرط ادغام است که اعلان
 نشود بخوار غوی و بس نبود ای در رسم با متحرک اول خود
 حرف اول های سخته و بدل از تیره الف در عم فیه نباشد و دوم
 برای احاطه نبود با متحرک اول متشع است بخود و در و در
 منزل و متباعد که بعد متحرک است یادیده و در و در و در
 شد و الوضع که واجب است نحو سائل بیان مجاب

اگر متکثرین در مکانی باشد

مختارین کل کسب باشد و اول
 ز ادغام و دفع منتهی است
 فایده و الاغای اگر چنین باشد
 بجهت اجتماع با اجتماع ساکنین در مختل
 است که باقی نماند متحرک بود و نه این چون فرغ
 یک بار دوم ساکن شود و نقل است
 در نقل است این منتهی است

چون در غلام با فتح و از دست
چون در غلام با فتح و از دست
چون در غلام با فتح و از دست
چون در غلام با فتح و از دست

جمع فعلی و جمع فعلی اسما و فعلی فعلان و مفعول
جمع فعلی و جمع فعلی اسما و فعلی فعلان و مفعول
جمع فعلی و جمع فعلی اسما و فعلی فعلان و مفعول
جمع فعلی و جمع فعلی اسما و فعلی فعلان و مفعول

چون در غلام با فتح و از دست
چون در غلام با فتح و از دست
چون در غلام با فتح و از دست
چون در غلام با فتح و از دست

چون در غلام با فتح و از دست
چون در غلام با فتح و از دست
چون در غلام با فتح و از دست
چون در غلام با فتح و از دست

جمع و در شش روز از اینها بسای
جمع و در شش روز از اینها بسای
جمع و در شش روز از اینها بسای
جمع و در شش روز از اینها بسای

مثل ركب و خدام و غلب و عكيد و رقبه و رقبه و رقبه و رقبه
و توام و قصار و شش و خا و صمايه و حبه زن و صبر
ای تغییر لفظ تا دلالت کند بر حقاقت باقیات لوش و رقی
و ترجمه می بود و قصه معرفت بیج وزن می آید می زن می زن می زن
سحرنی بر قیاس چون حرس و حلیه و حلیه و حلیه و حلیه
وزیر نون و سندیات و بصیری و بلیکات و حلیه و حلیه
و عکید اشد و ثلثانی مزید و رباعی و خماسی اگر حرف رابع
آنها مدیه بود بر قیاس آید چون مضیر و حلیه و حلیه و حلیه

چون در کتب و در شش روز از اینها بسای
چون در کتب و در شش روز از اینها بسای
چون در کتب و در شش روز از اینها بسای
چون در کتب و در شش روز از اینها بسای

و در شش روز از اینها بسای
و در شش روز از اینها بسای
و در شش روز از اینها بسای
و در شش روز از اینها بسای

[illegible]

فان نیست در حق گفته کسی که این را
از بیان شوق دارد از زبان نداد
فان نیست در حق گفته کسی که این را
از بیان شوق دارد از زبان نداد

و آینه شاد و نسبت ای احق می باشد

آینه شاد و نسبت ای احق می باشد
آینه شاد و نسبت ای احق می باشد

و یای شد و برای سالیه نوحه آخر می و برای مصدریت بزیاد

و یای شد و برای سالیه نوحه آخر می و برای مصدریت بزیاد

تا تیر آید و فعل حرف لاجن نشود مگر آنکه علم شوند پس بقیه

تا تیر آید و فعل حرف لاجن نشود مگر آنکه علم شوند پس بقیه

در و تاتی نیت چون ریل گونی و امراة کوفیه و و و زیاد

در و تاتی نیت چون ریل گونی و امراة کوفیه و و و زیاد

تثنیه و جمع و شبان مگر آنکه علم گردند و معرب بجز

تثنیه و جمع و شبان مگر آنکه علم گردند و معرب بجز

خسیرتی و یای شد و بعد اکثر از و حرف مثل کرسی و شافعی

خسیرتی و یای شد و بعد اکثر از و حرف مثل کرسی و شافعی

بخانی و مرمری در کرسی و شافعی و بخانی و مرمری و و و و

بخانی و مرمری در کرسی و شافعی و بخانی و مرمری و و و و

از آنکه در این کتاب
از آنکه در این کتاب

از آنکه در این کتاب
از آنکه در این کتاب

از آنکه در این کتاب
از آنکه در این کتاب

از آنکه در این کتاب
از آنکه در این کتاب

از آنکه در این کتاب
از آنکه در این کتاب

از آنکه در این کتاب
از آنکه در این کتاب

از آنکه در این کتاب
از آنکه در این کتاب

از آنکه در این کتاب
از آنکه در این کتاب

از آنکه در این کتاب
از آنکه در این کتاب

از آنکه در این کتاب
از آنکه در این کتاب

از آنکه در این کتاب
از آنکه در این کتاب

از آنکه در این کتاب
از آنکه در این کتاب

از آنکه در این کتاب
از آنکه در این کتاب

از آنکه در این کتاب
از آنکه در این کتاب

از آنکه در این کتاب
از آنکه در این کتاب

از آنکه در این کتاب
از آنکه در این کتاب

از آنکه در این کتاب
از آنکه در این کتاب

[illegible]

نور دارون زمانه ای
جایگاه من است
نور دارون زمانه ای
جایگاه من است
نور دارون زمانه ای
جایگاه من است

نور دارون زمانه ای
جایگاه من است
نور دارون زمانه ای
جایگاه من است
نور دارون زمانه ای
جایگاه من است

نور دارون زمانه ای
جایگاه من است
نور دارون زمانه ای
جایگاه من است
نور دارون زمانه ای
جایگاه من است

نور دارون زمانه ای
جایگاه من است
نور دارون زمانه ای
جایگاه من است
نور دارون زمانه ای
جایگاه من است

نور دارون زمانه ای
جایگاه من است
نور دارون زمانه ای
جایگاه من است
نور دارون زمانه ای
جایگاه من است

کتاب در معرفت حروف و اعداد
حروف و اعداد را در این کتاب
مفصل توضیح داده است
و در این کتاب
مفصل توضیح داده است
و در این کتاب
مفصل توضیح داده است

حروف و اعدادی هر دو یکدیگر زیادتی برای غیر الحاق و تضعیف جز آن
نیاید بر هویت ایشان است دلیل زیادتی حرف اشتقاق است
باز چون در بعضی حروف و اعداد
مفصل توضیح داده است
و در این کتاب
مفصل توضیح داده است
و در این کتاب
مفصل توضیح داده است

برای اسکان و تضعیف حروف و اعداد
چون که در بعضی حروف و اعداد
مفصل توضیح داده است
و در این کتاب
مفصل توضیح داده است
و در این کتاب
مفصل توضیح داده است

باز چون در بعضی حروف و اعداد
مفصل توضیح داده است
و در این کتاب
مفصل توضیح داده است
و در این کتاب
مفصل توضیح داده است

حواشی متعلق بر صفحه ۸۵

قوله ای شالی نیزه ازادی در اصل از روی بود یا بقاعده قاضی افتاد و همزه ساکن جهت کسره قبل
 بیا بدل شد ایو حاصل آمد پس نزد بعضی قلب و او غام میکنند اگر چه یا و او جمع آمده و اول ساکنست زیرا که
 او و تبدیل از همزه است چنانکه در ایو از مصدر و بعضی گویند هر گاه ابدال همزه بیا واجب شد قلب او که بعد
 آنست بیا و او غام یا در یانیز شود و قیاس آنکه در آخرش سه یا جمع شود حذف اخیرست نزد بعضی از مشایخ
 حذف شود و برین تقدیر برای هر سه حرکات آید و نزد بعضی منوی در رفع و جرس ای یکبیر متونین در رفع
 و جر گویند **قوله** و اعظم خم ای بنای اعظم بر وزن قشعر یعنی تار یک شد از و ای و او ای **قوله**
 قوله اینیای ای از و ای برین صورت آید یکبیر همزه و سکون یا مفتوح همزه و تشدید یای مفتوح و الف صهش
 را و اینیای سه یا و بر وزن اعظم اصل اعظم و او جهت کسره قبل آید و یای ایی شد یای ساکن و متحرک
 او غام یافت و یای غیره برای فتحه قبل الف شد اینیای حاصل آمد از ک و رضی **قوله** را و ای یا
 مثل اعظم از و ای یکبیر همزه و سکون یا مفتوح یای شد قبل الف اصله از و ای سه یا یا یای ای
 ثانی دغم شد و ثالث برای فتحه قبل الف گردید و همزه از کسره قبل یاکشت را و ای حاصل آمد و یا
 در او دغم نشود با لاتفاق زیرا که همزه اول برای وصلست پس هر گاه بوصل یا مفتوح واقع شود همزه
 دوم باز آید زیرا که علت اینش بیا باقی نخواهد ماند مثل قال اندوکیا ۱۲ از ج و ک **قوله** اینیای کسره یا

یکبیر همزه و سکون یا مفتوح یا و تشدید یای مفتوح اصلش یا یو یو یو
 اخذ و آن در و او و یای دوم قاعده سید کر و فدر یو یو یو
قوله ایو ایو شالی اخذ و آن از قوه اصل آن ایو و و و و
 بچار و او چهارم از آن در طرف فحوا یا شالی
 جهت فتحه قبل الف کشت و او و و
 در دوم که ایی است از غام

اتو و شالی
 از شجر

ع ۳۹ ف
ن ۲

DUE DATE

ف ۲۹۲۳۴۵

۲۲-۹

۲۹۲۶۷۵
۳۹۴
۴۵۰۰
۳۹۴
۲۵
۲۲۰۹
۲۹۲۶۷۵
فصل اکبری